

حدیث نور

دکتر احمد تمیم‌داری*

چکیده

انگیزه طرح موضوع مربوط به مسأله نور و آفرینش نوری است. ملل گوناگون و نحله‌های مختلف و انواع مذاهب در تفسیر و تأویل آفرینش نظریات متفاوتی ابراز کرده‌اند؛ اما در بینش و دانش اسلامی آفرینش از مبدأ نورانی و اصل نور آغاز شده است، آن هم نوری که دارای شعور است. تمام آفرینش از نور مطلق منشأ یافته است و مهم‌ترین مظهر نور مطلق انسان کامل است که همه جهان برای او و جهت رشد و تکامل او آفریده شده است. روش تحقیق پیمایشی یا به اصطلاح قدیم کتابخانه‌ای است. نتیجه تحقیق چگونگی آفرینش نوری و فلسفه نوری است. البته اثبات قضایا بسیار مشکل است؛ اما آن‌چه به نتیجه مربوط می‌شود، این است که اگر معتقد باشیم، جهان از منشأ نور مطلق، شعور، علم و قدرت مطلق آغاز شده است؛ بهتر است یا این‌که از ماده کور و کر و یا در اثر تضادف به وجود آمده است؟ کدام عقیده برای ادامه زندگانی و امید به حیات بهتر و مفیدتر است؟

کلیدواژه: حدیث، نور، ظلمت، آتش، آفرینش.

*. استاد دانشگاه علامه طباطبایی. (a_tamimdari@yahoo.com)

مقدمه

حکمای یونان باستان دربارهٔ مایه حقیقی موجودات و آفرینش هستی نظریات گوناگونی مطرح کردند. برای نمونه ثالس ملطی^۱ رطوبت را مادهٔ المود می‌دانست و آب را مایهٔ حقیقی موجودات می‌پنداشت. انکسیمندروس^۲ هوا را مادهٔ المود می‌دانست و قبض و بسط آن را موجد عناصر دیگر می‌پنداشت. هراکلیتوس^۳ آتش را اصل و مبدأ آفرینش می‌خواند. فیثاغورث^۴ عدد را اصل وجود می‌شناخت، نظام عالم را تابع عدد می‌شمرد و هر وجودی مادی یا معنوی را با یکی از اعداد تطبیق می‌نمود. عدد را حقیقت اشیاء و واحد را حقیقت اعداد می‌شناخت. اینادقلس^۵ عالم هستی را ترکیبی از عناصر چهارگانه خاک، آب، باد و آتش به شمار آورد و جمع و تفریق عناصر را مایهٔ کون و فساد عالم فرض می‌کرد. ذیمقراطیس^۶ همهٔ اجسام را مرکب از ذرات کوچک بی‌شمار و تجزیه‌ناپذیر می‌شناخت. انکساغورس^۷ معتقد بود که ناظم امور عالم عقل است، برای اشیاء تخمه قایل بود و این که در هر تخمه، خواص گوناگونی وجود دارد. تخمهٔ نان که وقتی به بدن انسان وارد می‌شود به گوشت و پوست و خون و بلغم و چربی مبدل می‌گردد. بنابراین خاصیت همه چیز در همه چیز هست. کسینوفانس^۸ دانشمند سده پنجم پیش از میلاد کاملاً موحد بود و به خداوند یکتا اعتقاد داشت و آنان را که به نظام چندخدایی^۹ باور داشتند، به تمسخر

1. Thales of Miletus.

2. Anaximander.

3. Heraclitus.

4. Pythagoras.

5. Empedocles.

6. Democritus.

7. Anaxagoras.

8. Xenophanes.

9. Polytheism.

می کشید. خدای یگانه را از آرایش های بشری و نفسانیات و جسمانیات و توالد و تناسل و تغییر و تبدیل دور می دانست.

در تاریخ اساطیری ایران سخن از مشی و مشیانه آمده است. نخستین جفت انسان از نطفه کیومرث پدید آمده است. پس از کشته شدن او به دست اهریمن، مشی و مشیانه در روی زمین پیدا می شوند و وظیفه دارند جهان را از شر اهریمن بزدایند. پس از چهل سال شاخه ای از ریواس می روید که دارای دو ساق و پانزده برگ است و این دو شاخه در مقابل هم به یکدیگر پیوسته اند. مذکر و مؤنث آن دو مشخص نیست، آن دو دارای هفت جفت فرزند می شوند و هر جفتی یک نر و ماده است، اینان روانه هفت کشور یا اقالیم سبعه می شوند، فرزندان به وجود می آورند.

طرح بزرگ اهورامزدا برای نابودی اهریمن این بود که او را در درون عالم به دام اندازد و بگذارد تا او خود را در بدخواهی لجام گسیخته اش قطعه قطعه سازد. مرگ جسمانی کیومرث امکان تکثیر نژاد انسان را فراهم می آورد. از نطفه نخستین انسان، اولین زوج بشری پدیدار می شود و نوع بشر رو به فرونی می گذارد. انسان به عنوان یک فرد، بی مرگی یا جاودانگی خود را در این جهان از دست داد؛ اما در ازدیاد و توسعه نژاد خود به یک نامیرایی جدید دست یافت. (زهر، ۱۳۸۴، ص ۵۰۸)

اندیشه ایرانی درباره نخستین نوع بشر، تغییر شکل اندیشه بسیار کهن است مربوط به تکوین انسان و نظیر آن را در میان بسیاری از ملت ها می یابیم. بابلیان اعتقاد داشتند که مردوک، تیامت یعنی ماده اژده های دوره آشفته گی ازل را به دو نیمه کرد و آسمان را از نیمه تن او ساخت، همین اندیشه تکوین را با جزئیات بیشتری در میان ملل اسکاندیناوی نیز می یابیم. یمیر^۱ گول اولیه را، سه خدای برادر به نام های اوذین^۲ و ویلی^۳ و وی^۴ می کشند و با اجزاء تن او جهان تازه را می سازند. از گوشت او زمین، از خون او دریاها، از

1. Ymir.
2. Ozin.
3. Vili.
4. Ve.

استخوان‌های او سنگ، از موهای او جنگل‌ها، از کاسه‌ی سر او آسمان و از مغز او ابرها ایجاد می‌شود. هندیان نیز با این اندیشه آشنایی دارند، پوروشا^۱ غول اولیسه بود که هزار سر و پا داشت؛ خدایان او را در مراسم قربانی ذبح کردند و از این قربانی همه حیوانات به وجود آمدند: اسبان، گاو، بزها و گوسفندان و از تن او آسمان، زمین، خورشید و ماه ساخته شد. برهن از دهان او، شاهزاده از بازوانش، دهقان از ران‌هایش و سودرا^۲ شاید قربانی، از پاهایش درست شد.

بنابر افسانه‌های ژاپنی ایزدبانویی به نام اوکه‌موچی^۳ که به آفریدگان روزی می‌رساند به دست خدای ماه به نام تسوکوجمی^۴ کشته می‌شود و حیوانات گوناگون و گیاهان سودمند از تن او بیرون می‌آیند. گاو و اسب از نوک جمجمه‌ی او، درخت توت از مژگان او، ارزن کره‌یی از کاسهٔ چشم او، و ارزن اصلی از پیشانی او، برنج با سنبله‌های زرین، باقلای درشت، باقلای ریز سرخ و جو از شکم او خارج می‌شوند. (کریستین سن، ۱۳۸۶، ص ۴۶)

امثال این افسانه‌ها و توجیها در تکوین انسان و موجودات بسیار یافت می‌شود. در بینش و دانش اسلامی، مراتب آفرینش موجودات و انسان به گونهٔ دیگر مطرح شده است. نخستین منشأ خلقت نورانی را باید در قرآن کریم جست‌وجو کرد که خالق متعالی فرمود: «الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب درّی یوقدمن شجرة مبارکة زیتونة و لاغریبة یکاد زیتها یضیی و لو لم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیء علیم»، (نور/۳۵)

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، مثل نور او هم‌چون چراغ‌دانی است که در آن چراغی پرفروغ باشد، آن چراغ در میان شیشه‌ای است و آن شیشه هم‌چون ستاره‌ای است تابان و درخشان. این چراغ از روغن درخت پر برکت زیتون برافروخته است، که نه شرقی

1. Purusha.
2. Sudra.
3. Ukemochi.
4. Tesukugmi.

و نه غربی است. نزدیک است که روغنش بدرخشد، اگرچه آتشی به آن نرسیده است، نوری است در پس نوری دیگر و خداوند هر کس را که بخواهد به نور خویش هدایت می‌کند. خداوند این نمونه‌ها را برای مردم بیان می‌کند. خداوند بر هر چیز آگاه است. این آیه شریف گذشته از تفسیرهای گوناگونی که بر آن مترتب است، ساده‌ترین بیان این است که خداوند نورالانوار است و تمامی هستی از نور او منشعب شده است. آفرینش از مراتب نورانی تشکیل شده است و همه هستی پرتوها و تشعشعات نورانی است.

براساس نظریات شیخ اشراق، سهروردی، هویت اشیاء و اشخاص به درجه نورانیت آنان بستگی دارد. ادراکات و دانش‌های انسان همه به منزله نوری است که خداوند بر قلب‌ها می‌تاباند. اصل جهان هستی نور است و خالق آن نورالانوار است. اعتقاد به نورانیت عالم هستی و خالق آن، نورالانوار از پیشینه‌ای بزرگ برخوردار است:

۱. آیین مهرپرستی یا میترائسم؛^۱

۲. اندیشه‌های زرتشتی و ستیزه نور و ظلمت؛

۳. حکمت خسروانی؛

۴. حکمت الاشراق سهروردی.

حکمت خسروانی مربوط به حکمت و عرفان ایران باستان است که اندیشمندان آن حکمت خسروانیون هستند. حکمت خسروانی در فلسفه اشراق و در پیوند با فلسفه اسلامی با نظریات سهروردی (۵۸۷-۵۴۹ق) مطرح می‌شود. از کسانی که از حکمت نورانی یا بخشی از آن - حکمت خسروانی - بهره گرفته‌اند، به ترتیب می‌توان نام برد: جاماسب، فرشوستر، قلوطن، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، حسین بن منصور حلاج، ابوسعید ابوالخیر و شیخ شهاب‌الدین سهروردی.

حکیمان اشراقی کسانی بوده‌اند که حقایق عالم را پس از ادراک از راه کشف و شهود

با تفسیر نور و ظلمت بیان کرده‌اند. (ر.ک: به کتاب حکمه الاشراق سهروردی)

از نظر شیخ اشراق کسی که مایل به درک فلسفهٔ متعالی باشد، باید با فلسفهٔ مشاء و علم منطق و ریاضیات و تصوف و عرفان آشنایی داشته باشد. برای درک حکمت اشراق سه شاخه باید در نظر آورده شود: بودشناسی^۱، جهان‌شناسی^۲ و روان‌شناسی^۳. در نظر سهروردی اصل نهایی وجود «نور قاهر»^۴ است و اقتضای آن روشنی بخشی درنگ ناپذیر است. محمد شریف نظام‌الدین احمد بن الهروی در کتاب *انواریه* که شرح بر *حکمة الاشراق* است، نوشته است هیچ چیز مرئی تر از نور نیست و در فهم قابلیت رؤیت به تعریف نیازی ندارد. تجلی، ذات نور است. اگر تجلی نور عرضی باشد و بر نور اضافه شده باشد، لازم می‌آید که نور فی نفسه قابل رؤیت نباشد و خود به وسیلهٔ چیزی دیگر که فی نفسه مرئی است، قابل رؤیت باشد، این نیز ایجاب می‌کند که نور قابل رؤیت نباشد و چیزی جز آن قابل رؤیت باشد و چنین نتیجه‌ای البته ناموجه است. در این صورت علت وجودی نور خود اوست. غسق یا غواسق برزخی چیزی نیست که از مبدأ مستقل برخاسته باشد. پیروان آیین مغی که نور و ظلمت را دو حقیقت متمایز و مخلوق دو عامل خلاق مستقل گرفته‌اند، بر خطا بوده‌اند؛ اما در واقع تقابل نور و ظلمت تقابل تضاد نیست. تقابل وجود و لاجود است. نور آغازین، مبدأ هر گونه حرکت است و مراد از حرکت صرفاً تغییر مکانی نیست. نور ذاتاً عاشق پرتو افشانی است و این عشق او را بر می‌انگیزد که با نور افشانی خود همهٔ چیزها را شور و زندگی بخشد. نور انواع و مراتب بی‌شمار دارد. نورهای رخشان‌تر خود موجد نورهای دیگر می‌شوند؛ ولی سرانجام درجه درخشندگی نور چندان پایین می‌آید که دیگر به ظهور نور جدید نمی‌انجامد. اگر به زبان الهیات سخن گوئیم، این نورها، فرشتگانی هستند که به برکت نور قاهر، انواع موجودات را از زندگی و نیرو برخوردار می‌سازند. مشائیان که شماره عقول و شماره مقولات را ده (۱۰) دانسته‌اند، به

1. Ontology.
2. Cosmology.
3. pneumatology.
4. dominant light.

خطا رفته‌اند. نور قاهر را امکاناتی بی‌نهایت هست و جهان با همه تنوع خود تنها جلوه‌ای جزئی از ذات لایتناهی است. بر روی هم می‌توان دو گونه نور عمده شناخت:

۱. نور مجرد؛^۱ ۲. نور عارضی.^۲

۱. نور مجرد شامل عقل کلی و عقل جزئی است. هیأتی به خود نمی‌گیرد و هرگز جز خود به چیزی تعلق نمی‌پذیرد. همه انواع انوار از حیث تابندگی با یکدیگر فرق دارند. نفس یا عقل جزئی روگرفت یا انعکاس ضعیف نور قاهر است. نور مجرد خود را به خود می‌شناسد و به جز خود به چیزی که او را بشناساند، نیازمند نیست. بنابراین ذات مجرد آگاهی یا خودشناسی است؛ اما نفی نور یعنی ظلمت چنین کیفیتی ندارد.

۲. نور عارضی، این نور می‌تواند به چیزی جز خود تعلق یابد و بدان هیأت بخشد. نور ستارگان و نیز قابل رؤیت بودن سایر اجسام از این گونه‌اند. نور عارضی یا نور محسوس، انعکاس بسیار ضعیفی از نور قاهر است و به سبب بُعدی که با مبدأ خود دارد، از شدت جوهری نور مجرد محروم است. چنان که گفته شد هر نوری به نوبه خود نوری ضعیف‌تر از خود می‌تاباند و این جریان چندان ادامه می‌یابد که نور از استقلال عاری و برای بقای خود به غیر محتاج می‌شود. چنین نوری، نور عارضی است.

جهان‌شناسی

سهروردی «لانور» یا غسق را کمیت مطلق یا ماده مطلق نامید. ماده یا کمیت مطلق بر خلاف رأی غلط مشائیان اصلی مستقل نیست؛ بلکه وجهی از ایجاب نور است. ماده مطلق که از لحاظ صفا یا خلوص درجات متفاوت دارد، حوزه‌های گوناگون هستی مادی را به وجود می‌آورد. ماده مطلق همه چیزها از دو بهره فراهم آمده است:

۱. آنچه ورای مکان است و آن اجزای لایتجزی یا جوهری کدر است که در نظام و کلام اشعری ماهیت نام گرفته است؛

1. Abstract light.
2. Accident light.

۲. آنچه لزوماً در مکان است و آن هیأت‌های ظلمت است، چون و زن و بو و طعم. از پیوند این دو ماده، ماده مطلق دستخوش انفراد می‌شود. هر جسم مادی آمیزه‌ای از هیأت‌های ظلمت و جوهر کدر است و به وسیلهٔ نور مجرد، منور یا مرئی شده است.

روان‌شناسی

در مورد موجوداتی که از مدارج دانی وجودند، حرکت و نور با هم ملازمه ندارند. مثلاً یک قطعه سنگ با آن که دارای نور و قابل رؤیت است، از جنبش خودانگیخته بی‌بهره است؛ اما هر چه از نردبان وجود بالاتر رویم، موجودات عالی یا جانداران را می‌بینیم که حرکت و نور را در ذات خود هماهنگ گردانیده‌اند. سرانجام به انسان می‌رسیم که والاترین کانون نور مجرد است (اقبال، ۱۳۵۷، ص ۱۰۹)

نور یا انسان کامل

عزیزالدین نسفی در کتاب *انسان کامل* در فصل دهم، در بیان سلوک اهل هند آورده است: بدان که خاک و آب و هوا و آتش و حیوانات و نباتات و افلاک و انجم یعنی جمله افراد موجودات مملو از نوراند و عالم مالا مال نور است و این نور است که جان عالم است و آن عزیز از سر این نظر فرموده است:

مرد باید که بوی داند بُرد

ورنه عالم پر از نسیم صباست

و آن عزیز دیگر هم از سر این نظر فرموده است:

رو دیده به دست آر که هر ذره خاک

جامی است جهان نمای چون درنگری

ای درویش، عالم دو چیز است: نور و ظلمت، یعنی دریای نور است و دریای ظلمت. این دو دریا در یکدیگر آمیخته‌اند. نور را از ظلمت جدا می‌باید کرد تا صفات نور ظاهر شوند و این نور را از ظلمت اندرون حیوانات جدا می‌توانند کرد از جهت آن که در

اندرون حیوانات کارکنان‌اند و همیشه در کاراند و کار ایشان این است که این نور را از ظلمت جدا می‌کنند. اول غذا در دهان نهادند، دهان کار خود را تمام می‌کند و به معده می‌دهد و معده کار خود را تمام می‌کند و به جگر می‌دهد و پس از اتمام کار به دل می‌دهد و کار خود را تمام می‌کند و به دماغ می‌دهد. چون به دماغ رسید و دماغ کار خود را تمام کرد و عروج تمام شد و نور از ظلمت جدا گشت و صفات نور پیدا آمدند و حیوان، دانا، شنوا و بینا گشت و این اکسیر است و حیوانات پیوسته در اکسیراند و آدمی این اکسیر را به نهایت رسانید و اکسیر این است که آدمی می‌کند و به هر چیزی که می‌خورد، جان آن چیزها می‌ستاند و زبده و خلاصه چیزها می‌گیرد، یعنی نور را از ظلمت چنان جدا می‌کند که نور خود را کماهی می‌داند و می‌بیند و این جز در انسان کامل نباشد... (نسفی، ۱۳۸۸، ص ۹۰)

اکنون احادیثی چند در مرتبت و عظمت نور می‌آوریم:

نقل بخشی از احادیث نور:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَهُ مِنْ كُلِّكَ، فَاسْتَقَرَّ فِيكَ فَلَا يُخْرَجُ مِنْكَ إِلَى شَيْءٍ أَبَدًا، أَيَا كَيْنُونُ أَيَا مَكُونُ، أَيَا مُتَعَالٍ أَيَا مُتَقَدِّسُ، أَيَا مُتَرَحِّمُ أَيَا مُتَرَانِفُ، أَيَا مُتَحَنِّنُ. أَسْأَلُكَ كَمَا خَلَقْتَهُ غَضًّا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ، وَكَلِمَةَ نُورِكَ، وَوَالِدِ هُدَاةِ رَحْمَتِكَ، وَامْلَأْ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ، وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ، وَفِكْرِي نُورَ التَّوْبَاتِ، وَعَزْمِي نُورَ التَّوْفِيقِ، وَذَكَائِي نُورَ الْعِلْمِ، وَفُوتِي نُورَ الْعَمَلِ، وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ، وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ، وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ، وَسَمْعِي نُورَ وَعْيِ الْحِكْمَةِ، وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَنَفْسِي نُورَ قُوَّةِ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ. حَتَّى الْقَاكِ وَقَدْ وَفَّيْتُ بِعَهْدِكَ وَ مِيثَاقِكَ، فَلْتَسْعِنِي رَحْمَتِكَ يَا وَلِيَّ يَا حَمِيدُ، بِمَرَاكٍ وَمَسْمَعِكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ دُعَائِي، فَوْقَنِي مُنْجِرَاتِ إِبْرَائِيمَ، أَعْتَصِمُ بِكَ، مَعَكَ مَعَكَ سَمْعِي وَرِضَايَ». (المشهدی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۷۲)

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ يُتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ مَدْخُلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ». (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ص ۲۳)

و از گفته‌ی علی (علیه السلام) است که: مؤمن در پنج نور می‌چرخد و رودش نور، خروجهش نور، دانشش نور، سخنش نور و دیدگاهش در رستاخیز به سوی نور است.

«مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ حِينَ لَا سَمَاءَ مُبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضَ مَدْحِيَّةً وَ لَا ظِلْمَةَ وَ لَا نُورَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ وَ لَا نَارَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ فَكَيْفَ كَانَ بَدْءَ خَلْقِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا عَمَّ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا نُورًا ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا ثُمَّ خَلَطَ النُّورَ بِالرُّوحِ فَخَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكَانُوا نَسَبًا حِينَ لَا تَسْبِيحَ وَ تُقَدِّسُهُ حِينَ لَا تُقَدِّسُ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْشِئَ خَلْقَهُ فَتَقَى نُورِي فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ فَالْعَرْشُ مِنْ نُورِي وَ نُورِي مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ نُورِي أَفْضَلُ مِنَ الْعَرْشِ ثُمَّ فَتَقَى نُورَ أَخِي عَلِيٍّ فَخَلَقَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةَ فَالْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ وَ نُورِ عَلِيٍّ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ فَتَقَى نُورَ ابْنَتِي فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَالسَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ فَتَقَى نُورَ وَ لَدِي الْحَسَنِ وَ خَلَقَ مِنْهُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ فَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ مِنْ نُورِ وَ لَدِي الْحَسَنِ وَ نُورِ الْحَسَنِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ ثُمَّ فَتَقَى نُورَ وَ لَدِي الْحُسَيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجَنَّةَ وَ الْحُورَ الْعِينِ فَالْجَنَّةُ وَ الْحُورُ الْعِينُ مِنْ نُورِ وَ لَدِي الْحُسَيْنِ وَ نُورِ وَ لَدِي الْحُسَيْنِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ وَ لَدِي الْحُسَيْنِ أَفْضَلُ مِنَ نُورِ الْجَنَّةِ وَ الْحُورِ الْعِينِ الْخَبْرَ». (همان، ص ۱۹۲)

مصباح الانوار: بسندش از انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی خدا مرا آفرید و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید، پیش از آنکه آدم را بیافریند، آنکه که

نه آسمانی ساخته و نه زمینی گسترده بود و نه ظلمتی و نه نوری، نه خورشیدی و نه ماهی و نه آتشی، عباس گفت: آغاز آفرینش شما چگونه بوده است؟ یا رسول الله. فرمود: ای عمو چون خدا خواست ما را بیافریند یک کلمه‌ای گفت و از آن نوری آفرید، باز یک کلمه‌ای گفت و از آن روحی آفرید و آن نور را به آن روح درآمیخت و مرا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را آفرید و او را تسبیح گفتیم و تسبیحی نبود و تقدیس کردیم و تقدیسی نبود و چون خدا خواست که خلقتش را آفریند، مرا گشود و از آن عرش خود را آفرید و عرش از نور من است و نور من از نور خدا و نور من برتر از عرش است؛ سپس نور برادرم علی را گشود و از آن فرشته‌ها را آفرید و فرشته‌ها از نور علی هستند و نور علی از نور خدا و علی برتر است از فرشته‌ها، سپس نور دخترم فاطمه را گشود و از آن آسمان و زمین را آفرید و آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه‌اند و نور دخترم فاطمه از نور خدا است و دخترم فاطمه برتر است از آسمان‌ها و زمین؛ سپس نور فرزندم حسن را گشود و از آن خورشید و ماه آفرید و این هر دو از نور فرزندم حسنند و نور حسن از نور خدا و حسن برتر است از خورشید و ماه؛ سپس نور فرزندم حسین را گشود و از آن بهشت و حورالعین خلق کرد و بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین باشند و نور او از نور خدا و فرزندم حسین برتر است از نور بهشت و حورالعین. (الخبر)

وَقَالَ: «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُمْدُونَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكِيمٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ شَرِيكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا أَثَبَتَ اللَّهُ اسْمَ مُحَمَّدٍ فِي سَاقِ الْعَرْشِ قُلْتُ: يَا رَبِّ هَذَا الْأِسْمُ الْمَكْتُوبُ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ أَرَاهُ عَزَّ خَلْقَكَ عَلَيْكَ؛ فَأَرَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا أَشْبَاحًا أَبْدَانًا بِلَا أَرْوَاحٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ هُمْ؟ قَالَ: هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هَذَا نُورُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ هَذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ هَذَا نُورُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ هَذَا نُورُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَ هَذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ

عَلِيٍّ، وَ هَذَا نُورُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ هَذَا نُورُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ هَذَا نُورُ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ.»
(حر عاملی، ١٤٢٥ق، ص ١٧٢)

«فِي كِتَابِ الْخِصَالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ يُنْقَلِبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ، مَدْخَلُهُ نُورٌ، وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ، وَ عِلْمُهُ نُورٌ، وَ
كَلَامُهُ نُورٌ، وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ.» (الحويزي، ١٤١٥ق، ص ٢٦٤)

«عن الحسين بن عليّ عليهما السلام، عن النبيّ صلّى الله عليه و آله، قال: أخبرني
جبرئيل: ... فقال: هذا نور عليّ بن أبي طالب و هذا نور الحسن و... و هذا نور عليّ بن موسى
و هذا نور محمّد بن عليّ...».

«كنز، [كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة]، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ رَحِمَهُ
اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَصْبَاحِ الْأَنْوَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ
خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ لَا
سَمَاءَ مَبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضَ مَدْحِيَّةً وَ لَا ظُلْمَةَ وَ لَا نُورَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ
فَقَالَ الْعَبَّاسُ فَكَيْفَ كَانَ بَدْءُ خَلْقِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا عَمَّ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا تَكَلَّمَ
بِكَلِمَةٍ خَلَقَ مِنْهَا نُورًا ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا ثُمَّ مَزَجَ النُّورَ بِالرُّوحِ فَخَلَقَنِي
وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكُنَّا نُسَبِّحُهُ حِينَ لَا تَسْبِيحَ وَ نَقْدُسُهُ حِينَ لَا
تَقْدِيسَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْشِئَ خَلْقَهُ فَتَقَّ نُورِي فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ فَالْعَرْشُ مِنْ نُورِي وَ
نُورِي مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ نُورِي أَفْضَلُ مِنَ الْعَرْشِ ثُمَّ فَتَقَّ نُورَ أَخِي عَلِيٍّ فَخَلَقَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةَ
فَالْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ وَ نُورِ عَلِيٍّ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ فَتَقَّ نُورَ ابْنَتِي
فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَالسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ
مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ فَتَقَّ نُورَ وَلَدِي الْحَسَنِ فَخَلَقَ
مِنْهُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ فَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ مِنْ نُورِ وَلَدِي الْحَسَنِ وَ نُورُ الْحَسَنِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ
الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ ثُمَّ فَتَقَّ نُورَ وَلَدِي الْحُسَيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجَنَّةَ وَ الْحُورَ الْعِينِ

فَالْجَنَّةُ وَالْحُورُ الْعِينُ مِنْ نُورٍ وَكَذَلِكَ الْحُسَيْنُ وَنُورُ وَكَذَلِكَ الْحُسَيْنُ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَكَذَلِكَ
الْحُسَيْنُ أَفْضَلُ مِنَ الْجَنَّةِ وَالْحُورِ الْعِينِ الْخَبَرِ. (علامه مجلسي، ١٤٠٣ق، ص ١٠)

«نص، [كفاية الأثر]، الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ شُبُوذٍ عَنْ عَلِيِّ
بْنِ حُمْدُونَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُكَيْمِ الْأَوْدِيِّ عَنْ شَرِيكَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَثَبَتَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى اسْمَ مُحَمَّدٍ فِي سَاقِ الْعَرْشِ قُلْتُ يَا رَبُّ هَذَا الْإِسْمُ الْمَكْتُوبَ فِي سَرَادِقِ الْعَرْشِ أَرَى
أَعَزَّ خَلْقِكَ عَلَيْكَ قَالَ فَأَرَاهُ اللَّهُ اثْنَيْ عَشَرَ أَشْبَاحًا أَبْدَانًا بِلَا أَرْوَاحٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
فَقَالَ يَا رَبُّ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ هُمْ فَقَالَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هَذَا نُورُ
الْحَسَنِ وَ هَذَا نُورُ الْحُسَيْنِ وَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ هَذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ وَ هَذَا نُورُ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ هَذَا نُورُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ هَذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيِّ وَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ هَذَا نُورُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ وَ هَذَا نُورُ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ
قَالَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ مَا أَحَدٌ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِهَوْلَاءِ
الْقَوْمِ إِلَّا أَعْتَقَ اللَّهُ رَقَبَتَهُ مِنَ النَّارِ. (همان، ص ٣٤١)

كفاية الأثر: «الحسين بن محمد بن سعيد، عن علي بن محمد بن شينو، عن علي بن
حمدون عن علي بن الحكم الأودي، عن شريك، عن عبد الله بن سعد، عن الحسين بن علي
عليهما السلام، عن النبي صلى الله عليه وآله قال: أخبرني جبرئيل: لَمَّا أَثَبَتَ اللَّهُ تَعَالَى اسْمَ
محمد علي ساق العرش قلت: يا رب هذا الاسم المكتوب في سرادق العرش أراه أعز خلقك
عليك [قال] فأراه الله اثني عشر أشباحاً أبداً بلا أرواح بين السماء والأرض. فقال: يا رب
بحقهم عليك إلا أخبرتنى من هم؟ فقال: هذا نور علي بن أبي طالب، وهذا نور الحسن، و
هذا نور الحسين، وهذا نور علي بن الحسين، وهذا نور محمد بن علي، وهذا نور جعفر بن
محمد، وهذا نور موسى بن جعفر، وهذا نور علي بن موسى، وهذا نور محمد بن علي، و

هذا نور على بن محمد، و هذا نور الحسن بن على، و هذا نور الحجّة القائم المنتظر. قال: فكان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يقول: ما أحد يتقرّب إلى الله عزّ و جلّ بهؤلاء القوم إلاّ أعتق الله رقبتَه من النار». (بحراني اصفهاني، ١٤٢٩ق، ص ٤٨)

«و فى كتاب الخصال، عن أبى عبد الله، عن أبيه، عن آباءه، عن علىّ بن أبى طالب - عليهم السّلام - قال: المؤمن يتقلّب فى خمسة من النّور: مدخله نور، و مخرجه نور، و علمه نور، و كلامه نور، و منظره يوم القيامة إلى النّور». (المشهدى، ١٤٠٩ق، ص ٤٠٩)

«الثلاثة عن ابن عمار قال: قال لى أبو عبد الله عليه السّلام ابتداء منه يا معاوية أ ما علمت أن رجلا أتى أمير المؤمنين عليه السّلام فشكا إليه الإبطاء فى الجواب فى دعائه فقال له فأين أنت عن الدعاء السريع الإجابة فقال له الرجل و ما هو قال - قل اللهم إني أسألك باسمك العظيم الأعظم الأجل الأكرم المخزون المكنون النور الحق البرهان المبين الذى هو نور مع نور و نور من نور و نور فى نور و نور على نور و نور فوق كل نور و نور على كل نور و نور يضىء به كل ظلمة و يكسر به كل شدة و كل شيطان مرید و كل جبار عنيد و لا تقر به أرض و لا يقوم به سماء و يأمن به كل خائف و يبطل به سحر كل ساحر و بغى كل باغ و حسد كل حاسد و يتصدع لعظمته البر و البحر و يستقل به الفلك حين يتكلم به الملك فلا يكون للموج عليه سبيل و هو اسمك الأعظم الأعظم الأجل الأجل النور الأكبر الذى به سميت نفسك و استويت به على عرشك و أتوجه إليك بمحمد و أهل بيته - و أسألك بك و بهم أن تصلى على محمد و آل محمد و أن تفعل بى كذا و كذا». (فيض كاشاني، ١٤٠٦ق، ص ٦٤)

«دُعَاءُ سَرِيعِ الْإِجَابَةِ فِي كِتَابِ الْكَافِي: رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ أَنَّ الْإِمَامَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ أ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: مَا دُعَاءُ مَنْ تَتَأَخَّرُ إِسْتِجَابَتُهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ أَنْتَ مِنْ دُعَاءِ «سَرِيعِ

الْإِجَابَةِ؟ (أَيُّ لِمَاذَا لَا تَدْعُو بِهِ لِكَيْ تَصِلَ إِلَى هَدْفِكَ بِسُرْعَةٍ وَ يُقْرَنَ دُعَاؤُكَ بِالْإِجَابَةِ؟) فَقَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ النُّورِ الْحَقِّ الْبُرْهَانِ الْمُبِينِ الَّذِي هُوَ نُورٌ مَعَ نُورٍ وَ نُورٌ مِنْ نُورٍ وَ نُورٌ فِي نُورٍ وَ نُورٌ عَلَى نُورٍ وَ نُورٌ فَوْقَ كُلِّ نُورٍ وَ نُورٌ يُضِيءُ بِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ وَ يُكْسِرُ بِهِ كُلَّ شِدَّةٍ وَ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ لَا تَقْرُبُ بِهِ أَرْضٌ وَ لَا تَقُومُ بِهِ سَمَاءٌ وَ يَأْمَنُ بِهِ كُلُّ خَائِفٍ وَ يَبْطُلُ بِهِ سِحْرُ كُلِّ سَاحِرٍ وَ بَعَى كُلِّ بَاغٍ وَ حَسَدُ كُلِّ حَاسِدٍ وَ يَتَصَدَّعُ لِعَظَمَتِهِ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ وَ يَسْتَقِيلُ بِهِ الْفَلَكُ حِينَ يَتَكَلَّمُ بِهِ الْمَلَكُ فَلَا يَكُونُ لِلْمَوْجِ عَلَيْهِ سَبِيلٌ وَ هُوَ اسْمُكَ الْأَعْظَمُ الْأَجَلُّ النُّورُ الْأَكْبَرُ الَّذِي سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَ اسْتَوَيْتَ بِهِ عَلَى عَرْشِكَ وَ اتَّوَجَّهَ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِهِمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا. (علامة مجلسي، ١٤٠٣ق، ص ٥٦٨)

«عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ نُورٌ وَ جُوهِهِمْ [وَ] أَجْسَادُهُمْ وَ نُورٌ مَنَابِرِهِمْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرِفُوا بِالْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ». (البرقي، بي تا، ص ٢٦٥)

«وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: الصَّلَاةُ نُورُ الْمُؤْمِنِ وَ الصَّلَاةُ نُورٌ مِنَ اللَّهِ». (نوري طبرسي، ١٤٠٨ق، ص ٩٢)

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِبْتِدَاءً مِنْهُ: يَا مُعَاوِيَةُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَشَكَا الْإِبْطَاءَ عَلَيْهِ فِي الْجَوَابِ فِي دُعَائِهِ فَقَالَ لَهُ أَيْنَ أَنْتَ عَنِ الدُّعَاءِ السَّرِيعِ الْإِجَابَةِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ مَا هُوَ قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ النُّورِ الْحَقِّ الْبُرْهَانِ الْمُبِينِ الَّذِي هُوَ نُورٌ مَعَ نُورٍ وَ نُورٌ مِنْ نُورٍ وَ نُورٌ فِي نُورٍ وَ نُورٌ عَلَى نُورٍ» وَ نُورٌ فَوْقَ كُلِّ نُورٍ وَ نُورٌ يُضِيءُ بِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ وَ يُكْسِرُ بِهِ كُلَّ شِدَّةٍ وَ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ لَا تَقْرُبُ بِهِ أَرْضٌ وَ لَا تَقُومُ بِهِ سَمَاءٌ وَ يَأْمَنُ بِهِ كُلُّ خَائِفٍ وَ يَبْطُلُ بِهِ

سِحْرُ كُلِّ سَاحِرٍ وَ بَغْيُ كُلِّ بَاغٍ وَ حَسَدُ كُلِّ حَاسِدٍ وَ يَتَصَدَّعُ لِعَظَمَتِهِ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ وَ يَسْتَقِلُّ بِهِ الْفُلُكُ حِينَ يَتَكَلَّمُ بِهِ الْمَلِكُ فَلَا يَكُونُ لِلْمَوْجِ عَلَيْهِ سَبِيلٌ وَ هُوَ اسْمُكَ الْأَعْظَمُ الْأَجَلُ الْأَجَلُ الْبَحْرُ الْأَكْبَرُ الَّذِي سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَ اسْتَوَيْتَ بِهِ عَلَيَّ عَرْشِكَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِهِمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا». (کلینی، ۱۴۳۰ق، ص ۵۸۲)

معاویه بن عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام بدون سخن و پرسشی به من فرمود: ای معاویه آیا نمیدانی که مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از اینکه اجابت دعایش دیر شده بود، به آن حضرت شکایت کرد، آن حضرت به او فرمود: چرا دعای سریع الاجابة را (یعنی دعائی که زود به اجابت رسد) نخواندی؟ آن مرد عرض کرد: آن دعا کدام است؟ فرمود: بگو: «اللهم انی أسألك باسمک العظیم الاعظم الاجل الاکرم المخزون المکنون النور الحق البرهان المبین الذی هو نور مع نور، و نور من نور و نور فی نور و نور علی نور، و نور فوق کل نور، و نور یضیء به کل ظلمة، و یکسر به کل شدة و کل شیطان مرید و «کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ»، لا تقر به ارض، و لا تقوم به سماء، و یأمن به کل خائف، و یبطل به سحر کل ساحر، و بغی کل باغ، و حسد کل حاسد، و یتصدع لعظمته البر و البحر، و یتقل به الفلک، حین یتکلم به الملک فلا یتکلم به سبیل و هو اسمک الاعظم الاعظم، الاجل الاجل النور الاکبر، الذی سمیت به نفسک، و استویت به علی عرشک، و أتوجه الیک بمحمد و أهل بیتی، أسألك بک و بهم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا». (و به جای «کذا و کذا» حاجت خود را ذکر کند).

نتیجه

اگر طریقه‌های گوناگون آفرینش و به‌ویژه خلقت انسان را در مذاهب و ملل و نحل گوناگون مطالعه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که برای آفرینش سرچشمه‌های گوناگون معرفی شده است: مثل آب، خاک، باد، آتش، ذرات و ...؛ اما جهت امیدواری و بهتر

نگریستن به آفرینش، بهترین شیوه آفرینش را می‌توانیم بپذیریم و آن عبارت است از این که همه موجودات عالم نوراند و از منشأ نورانی مطلق پدید آمده‌اند. نورانیت هر چیز مربوط به استعداد جذب نور آن چیز است و تمامی گوناگونی خلقت مربوط به شدت و ضعف نوری است که جذب نموده‌اند.

از لحاظ فکری و روانی این که ما به جهان و هستی نوری معتقد باشیم، بهتر است یا به جهان غیرهوشمند و کور و کر؟ مسلماً اعتقاد به منشأ نورانی و نور مطلق و این که انسان مهم‌ترین مظهر نور مطلق است، روشن‌بینی و امید بیشتری در ما به وجود می‌آورد، به‌ویژه این که سعی کنیم بهره ما از نور که همان کمال است، بیشتر باشد، یعنی حرکت به سوی انسان کامل.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- اقبال، محمد، لاهوری. (۱۳۵۷ش)، سیر فلسفه در ایران، ترجمه امیرحسین آریان پور، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- البرقی، احمد بن محمد. (بی تا)، المعاسن، تصحیح و تعلیق سید جمال الدین حسینی جلد اول، دارالکتب الاسلامیه.
- الفتال نیشابوری، الشیخ علامه زین المحدثین محمد. (۱۴۲۳ق)، روضة الواعظین، با مقدمه سید محمد مهدی سید حسن خراسانی، جلد دوم، قم: انتشارات رضی.
- المشهدی، محمد. (۱۴۱۹ق)، المزار الکبیر، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، جلد اول، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- المشهدی، میرزا محمد. (۱۴۰۹ق)، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، جلد دوم، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- بحرانی اصفهانی، شیخ عبدالله. (۱۴۲۹ق)، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، جلد پانزدهم، قم: تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی (ع).
- _____ . (۱۴۲۹ق)، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، جلد نوزدهم، قم: تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی (ع).
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۲۵ق)، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، جلد دوم، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه العروسی. (۱۴۱۵ق)، تفسیر نورالثقلین، تصحیح و تعلیق: هاشم الرسولی المحلاتی، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- زرن، آر.سی. (۱۳۸۴ش)، طلوع و غروب زرتشتی گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- سه‌روردی، شهاب‌الدین. (۱۳۵۵ش)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، با تصحیح و مقدمه هنری کربن تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۴۴ش)، سیر حکمت در اروپا، تهران: نشر زوآر.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه. (۱۴۰۶ق)، الوافی، جلد نهم، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۶۲ش)، تاریخ فلسفه، جلد اول، ترجمه سید جلال‌الدین مجتوبی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۶ش)، نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی تهران: نشر چشمه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۳۰ق)، الکافی، جلد دوم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، تحقیق سید ابراهیم میانجی و محمدباقر بهبودی، جلد شصت و چهار، چاپخانه: دار احیاء التراث العربی، لبنان: بیروت.
- _____ . (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، تحقیق محمد تقی یزدی و محمدباقر بهبودی، جلد پنجاه و چهار، چاپخانه: دار احیاء التراث العربی، لبنان: بیروت.
- _____ . (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، جلد پانزدهم، لبنان، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- _____ . (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، جلد سی و ششم، لبنان، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- _____ . (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، جلد هفتاد و نه، لبنان، بیروت: مؤسسه الوفاء.

- _____ . (۱۳۸۹ش)، زادالمعاد، جلد اول، تعریب و تعلیق علاءالدین الاعلمی، مؤسسه تحقیقات نشر معارف اهل بیت.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۸۸ش)، الانسان الكامل، با پیش گفتار هانری کرین، تصحیح ماریژان موله، ترجمه و مقدمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات طهوری.
- نوری الطبرسی، حاج میرزا حسین. (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد سوم، مؤسسه آل‌ال‌بیت علیهم‌السلام احیاء التراث.
- Ancient Greek philosophers, Encyclopedia, Britannica.

